

در سال ۱۹۷۹ در دانشکده کارشناسی ارشد تعلیم و تربیت دانشگاه هاروارد، گروهی از دانشمندان اجرای طرحی را آغاز کردند به نام «طرح هاروارد در باب استعداد آدمی». هدف این طرح ایجاد یک نظریه عملی تربیتی بود که بتواند رهنمودهایی در اختیار عمل تربیتی قرار دهد و معضلات و تنگناهای فعلی آنرا حل کند. برای ایجاد این نظریه، چنانکه مقتضای ایجاد نظریه عملی است، می‌بایست دانش نظری لازم را از رشته‌های ذی ربط با تعلیم و تربیت استخراج می‌کردند و سپس آنها را تحت هدایت یک دیدگاه اخلاقی برای راهنمایی عمل تربیتی و حل مسائل آن به کار می‌گرفتند. اما اینکه دانش نظری لازم باید از چه رشته‌هایی بدست آید و چگونه سازماندهی شود تا بتواند در هدایت عمل تربیتی سودمند باشد عنصر دیگری به نام «طرح مفهومی» را طلب می‌کرد.

مؤلف کتاب of Human Potential، آقای اسکفلر، یکی از اعضای گروه طرح هاروارد است. وی در این کتاب می‌کوشد یک طرح مفهومی در باب استعداد، بر اساس فلسفه تحلیلی، فراهم آورد که به لحاظ علمی دقیق و در عین حال نسبت به عمل تربیتی حساس باشد. به طور خلاصه، می‌توان گفت کتاب حاضر رساله‌ای است در زمینه فلسفه تعلیم و تربیت و عمدتاً با مفهوم استعداد سر و کار دارد.

کتاب دارای یک مقدمه و چهار فصل است. مؤلف در فصل اول کارکردها و اسطوره‌های مفهوم رایج استعداد را مورد بررسی قرار داده است و سپس تبیینی از طبیعت آدمی بدست می‌دهد که عمل ناشی

# یک کتاب در یک مقاله

## در باب استعداد آدمی

### تحقیقی در فلسفه تعلیم و تربیت

اسرائیل اسکفلر  
محمد داوودی

Scheffler, Israel;

Of Human potential:

An Essay in the philosophy of Education;  
Routledge and Kegan Paul (1985)

از باور و قصد هسته اصلی آن را تشکیل می‌دهد. در فصل دوم مبنای فلسفی مفهوم رایج استعداد را بیان و نقد می‌کند. در باقیمانده فصل، سه بازسازی از مفهوم استعداد ارائه می‌دهد که روی هم رفته چارچوب مفهومی مؤلف از استعداد را (= طرح مفهومی مورد نیاز طرح‌ها و وارد) می‌سازد. در فصل سوم کاربردهای تجربی این چارچوب مفهومی را بیان می‌کند و در فصل چهارم، به تفصیل، کاربردها و رهنمودهای این چارچوب را در زمینه تربیت سیاستگذاران تربیتی بیان می‌کند.

ما در اینجا نخست خلاصه‌ای از آنچه را مؤلف در باب مفهوم رایج استعداد و مبنای فلسفی آن را طرح کرده بیان می‌کنیم. سپس خلاصه‌ای از چارچوب مفهومی و کاربردهای آن را بدست می‌دهیم.

## □ فصل اول

### ۱- کارکردها و اسطوره‌های مفهوم رایج استعداد

مفهوم استعداد در اقدامات و تصمیمات تربیتی نقش مؤثری دارد. معلمان، والدین، مربیان و به طور کلی دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت، بر حسب نوع تصویری که از مفهوم استعداد دارند، به گونه‌های متفاوتی عمل می‌کنند، تا آنجا که می‌توان ریشه بسیاری از ناکامیهای نظامهای تربیتی را در تصور نادرستی که دست‌اندرکاران آنها از استعداد دارند دانست. از این رو، بدست آوردن تصویری صحیح از مفهوم استعداد و نیز توضیح مفهوم رایج استعداد تا حد زیادی می‌تواند موجب اصلاح عمل تربیتی و کامیابی روزافزون نظامهای تربیتی گردد.

مفهوم رایج اینست که ۱- استعداد امری ثابت و تغییرناپذیر است. هر کس هر استعدادی را که دارد از اول داشته و تا آخر عمر آن را خواهد داشت و هر کس هر استعدادی را که ندارد از همان اول نداشته و

هیچگاه هم واجد آن نخواهد شد؛ ۲- تمام استعدادها ارزشمندند. کسی استعداد برای بدی ندارد و تمام استعدادهای افراد استعداد برای خوبی‌اند. ۳- تمام استعدادها می‌توانند شکوفا شوند و به فعلیت برسند.

بر اساس این تصور از استعداد، وظیفه نظام تربیتی آن است که در وهله اول استعدادهای دانش‌آموزان را بسنجد و معین کند که هر دانش‌آموز تا چه اندازه و از چه استعدادهایی برخوردار است. و در وهله دوم سعی کند این استعدادها را، به بهترین وجه و تا آخرین حد ممکن، به فعلیت برساند. و کمال مطلوب آن است که در سنجش استعدادها و در نحوه تحقق آنها از علوم تجربی، مانند روانشناسی و...، کمک بگیرد.

اما، این تصور از استعداد در صورتی درست جلوه می‌نماید که واقعیت تغییررانادیده بگیریم. ما به تجربه در می‌یابیم که استعدادها بر حسب کوشش و تلاش فردی و جمعی انسانی افزایش پذیرند. دانش‌آموزی که در سال اول دبستان استعداد حل معادلات چند مجهولی را ندارد، در سالهای آخر دوره راهنمایی این استعداد را پیدا می‌کند. دانش‌آموزی که در ابتدای ورود به مدرسه استعداد ساختن یک پل یا بنای معظم و با شکوه را ندارد، در سالهای آخر تحصیل در دانشکده مهندسی از این استعداد برخوردار می‌شود. علاوه بر تلاش آدمی، پیدایش استعدادی که قبلاً وجود نداشته، زمینه را برای پیدایش استعدادهاى دیگر آماده می‌کند و حتی، چه بسا شکوفایی یک استعداد موجب بروز استعدادهای جدیدی نیز بشود.

استعدادها خاصیت کاهش‌پذیری نیز دارند. استعدادی که الان وجود دارد ممکن است در آینده، بر اثر ناآگاهی معلمان و والدین، سیاستهای غلط تربیتی، یا تعصب و فقر و... از بین برود. فرصتهای آموزشی معینی را باید غنیمت شمرد، در غیر این صورت، برای همیشه از دست خواهند رفت. حس

کنجکاوی، انعطاف پذیری، ماجراجویی ذهن و اعتماد به نفس کودک، که ابزارهای ظریف یادگیری اند، بر اثر سوء استفاده یا عدم استفاده ممکن است برای همیشه از بین بروند. ویلیام جیمز می‌گوید: «شخصیت در حدود سی سالگی مانند ملات گچ شکل می‌گیرد و هرگز دوباره نرم نخواهد شد». این مطلب در مورد یادگیری هم صادق است. یادگیری بعضی از امور در دوره‌های خاصی از زندگی ممکن است. مثلاً جنبه‌هایی از سیستم بصری صرفاً در محدوده دوره‌های حیاتی خاصی نضج می‌یابند. بنابراین، این تصور که استعدادها اموری ثابت و تغییرناپذیرند، اسطوره‌ای بیش نیست. از طرف دیگر، مردم همچنانکه استعداد تدین و درست‌کاری را دارند، استعداد خیاوتکاری و بی‌دینی را نیز دارند. بنابراین، این تصور که استعدادهای آدمی تماماً از ارزش مثبت برخوردارند، اسطوره‌ای بیش نیست.

ویلیام جیمز آنجا که می‌گوید: «فیلسوف و آدم هرزه نمی‌توانند زیر یک سقف با هم زندگی کنند» در صدد بیان این مطلب است که استعدادهای، گرچه ممکن است، فی‌نفسه، با هم سازگار باشند، ولی در مقام فعلیت و تحقق با یکدیگر تعارض دارند. ممکن است کودکی استعداد دو حرفه را دارا باشد، اما این بدان معنا نیست که او بتواند هر دو استعداد را توأماً به فعلیت برساند. بنابراین، این تصور که تمام استعدادهای قابل تحقق و فعلیت پذیراند اسطوره‌ای بیش نیست.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که وظیفه نظام تربیتی فقط به سنجش و شکوفایی استعدادهای محدود نیست. علاوه بر آن، دست‌اندرکاران تربیتی باید استعدادهای موجود را مطالعه کنند و در میان آنها دست به انتخاب بزنند و بعضی از آنها را برای به فعلیت رساندن انتخاب کنند و بقیه را از بین ببرند. همچنانکه می‌بایست استعدادهایی را که کودک فاقد آنست مورد مذاقه قرار

دهند و در میان آنها دست به انتخاب بزنند و موجبات کسب بعضی از آن استعدادهای را برای کودک فراهم آورند. و این امر، به نوبه خود، نیازمند وسعت دید، دوراندیشی و درک عمیق ارزشها است. در اینجا وظیفه مربیان بسیار سنگین‌تر و دقیق‌تر است.

در تصور اول از استعداد، آدمی چنان فرض شده که گویا هستی بالقوه او و در نتیجه، سرنوشت او از قبل معین شده است و فرد و جامعه در این سرنوشت هیچ دخالتی ندارند. هر کس استعدادهای معینی دارد که هیچگاه کم یا زیاد نخواهد شد. از همین رو، از همان اول می‌توان پیش‌بینی کرد که هر فرد چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد. حدود اختیار و انتخاب فرد در اینست که این استعدادهای را به فعلیت برساند یا نرساند. کسی که فی‌المثل از استعداد ریاضی برخوردار است، سرنوشت او اینست که ریاضیدان شود و اگر این استعداد را به فعلیت نرساند، فردی عاطل و باطل خواهد شد.

تصور دوم از استعداد، آدمی را، در ابتدای تولد، چنان فرض کرده که می‌تواند به سوی غایات و سرنوشتهای متفاوتی حرکت کند؛ غایات و سرنوشتهایی که بعضی از آنها دارای ارزش مثبت و برخی دارای ارزش منفی اند. در این تصور، فرد در هر لحظه با انتخاب جدیدی مواجه است و با هر انتخابی یک یا تعداد زیادی از این مسیرها را از حیطه انتخاب خود خارج می‌کند تا سرانجام به نقطه نهایی می‌رسد که ممکن است خوب یا بد باشد. اما، سرنوشت و غایت مذکور هر چه باشد حاصل تلاشها و انتخابهای فرد یا جامعه است. بدیهی است که در این صورت مسؤلیت تربیتی بسیار سنگین و شکننده است؛ زیرا هر اقدام و تصمیم تربیتی با سرنوشت دانش‌آموزان سروکار دارد، نه صرفاً با شکوفایی یا عدم شکوفایی استعدادهای او.

## ۲- مبنای فلسفی مفهوم رایج استعداد

مفوم رایج استعداد از بقایای ماهیت‌گرایی فلسفه ارسطویی است. ارسطو می‌گوید: «ویژگیهای ذاتی یک نوع طبیعی ماهیت او را تشکیل می‌دهند و در همان حال غایت طبیعی افراد آن نوع و راه رسیدن به آن غایت را نیز مشخص می‌کنند. مثلاً دانه بلوط استعداد بلوط شدن را داراست. غایت طبیعی آن اینست که به درخت بلوط تبدیل شود و راه رسیدن به این غایت شکوفا شدن استعداد بلوطی آن است.»

این نظریه با اشکالاتی مواجه است. نخست آنکه این نظریه مبتنی بر قول به ثبات انواع است، در حالی که نظریه رایج و مورد پذیرش، در جهان امروز، نظریه‌ی تطور است. دوم آنکه، در این فلسفه، معیاری برای تشخیص خصایص ماهوی از خصایص غیر ماهوی وجود ندارد. سوم آنکه، اگر تعدادی از ویژگیهای شیئی را ویژگی ماهوی آن بدانیم، این امر هیچ معیاری درباره‌ی ارزشمند بودن یا نبودن این ویژگیها بدست نمی‌دهد. مثلاً اگر فرض کنیم که استعداد بلوط شدن از ویژگیهای ماهوی دانه بلوط است، این هیچگاه به ما نمی‌گوید که استعداد مذکور ارزشمند است و باید آن را به فعلیت رساند.

بنابراین، مفهوم رایج استعداد نه از مبنای فلسفی قابل دفاعی برخوردار است و نه عمل تربیتی را به درستی می‌تواند راهنمایی کند. به همین دلیل، باید در مفهوم استعداد تجدید نظر کنیم و هر جا که لازم و مطلوب است آن را بازسازی کنیم. اما، قبل از اقدام به این کار لازم است تبیینی از طبیعت آدمی به دست دهیم تا زمینه‌ای برای بازسازی مفهوم استعداد فراهم گردد.

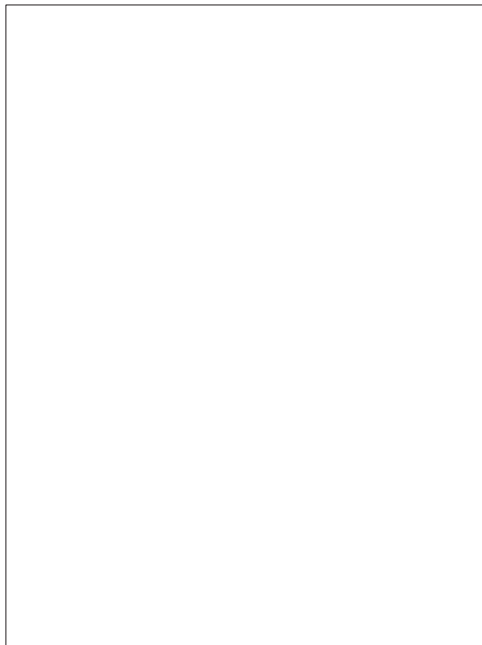
## ۳- طبیعت آدمی و استعداد

استعداد، بذریع تغییر است و کاربردهای رایج

استعداد در زبان عادی هم بر این موضوع دلالت دارد. وقتی گفته می‌شود زید از استعداد مهندسی یا پزشکی برخوردار است، این گفته بدین معناست که وضعیت و حالت فعلی زید می‌تواند تغییر کند و به وضعیت و حالت دیگری تبدیل شود. اما، این تغییر خود به خود صورت نمی‌گیرد. بلکه اغلب حاصل عمل انسانی است؛ عملی که خود حاصل قصد و باور است. عمل انسان تواناییهایی را پیشفرض دارد که یکی از مهمترین آنها توانایی نمادپردازی است. توانایی‌ای که به واسطه آن انسان محیط خاص خود را پشت سر می‌گذارد، زمان حال را در می‌نوردد و به گذشته‌ها و آینده‌های بسیار دور در محیط‌هایی بسیار دورتر از محیط خود دسترسی پیدا می‌کند. توانایی‌ای که به واسطه آن تخیل، به یادسپاری و تفسیر خود و محیط برای انسان میسر می‌شود.

توانایی نمادپردازی به انسان امکان ایجاد نظام نمادین را می‌دهد. بدون فهم نظام نمادین یک فرد به هیچ وجه امکان سردر آوردن از اعمال و رفتار او وجود ندارد. اما، این امر به تنهایی برای فهم عمل آدمی کافی نیست. علاوه بر آن، باید بازندهای آن نظام را نیز درک کرد. یعنی باید دید نمادهایی که فرد از آنها استفاده می‌کند به چه چیزهایی اشاره دارند. به عبارت دیگر، باید محیط نمادین فرد را درک کرد که مرکب از اهداف، باورها، هنجارها و ارزشها است. بدین ترتیب، برای درک عملی آدمی، علاوه بر نظام نمادین، باید محیط نمادین او را نیز شناخت. به عبارت دیگر، باید زبان و سایر ابزارهای دلالتی و جهان‌نگری و فرهنگ او را فهمید. در این صورت، می‌توان فهمید که فرد برای رسیدن به کدام هدف به این کار اقدام کرده است و از نظر او چگونه این عمل او را به هدفش می‌رساند. محیط نمادین آدمی امری ثابت و استاندارد شده نیست، بلکه بسیار انعطاف پذیر است و از

تلاش و انتخاب آدمی تعین خاصی پیدا می‌کند.



جامعه‌ای تا جامعه دیگر و از فردی تا فرد دیگر و، حتی در یک فرد، از یک زمان تا زمانی دیگر ممکن است تفاوت پیدا کند. این تنوع محیط‌های نمادین موجب می‌شود تا نتوان فرمول ساده‌ای برای فهم عمل آدمیان ارائه داد. چنانکه گستردگی و محدودیت این محیط، موجب گستردگی یا محدودیت امکان عمل و امکان موفقیت عمل است.

از سوی دیگر، عمل، به مقتضای اینکه مشخصه‌ای نمادین دارد و با در نظر داشتن پیامد خاصی انجام می‌شود، عامل ایجاد ارتباط بین گذشته‌ای خاص و آینده‌ای خاص است. فردی که اقدام به عملی خاص می‌کند از میان آینده‌های متصور آینده خاصی را در نظر گرفته است. از طرف دیگر، او با توجه به گذشته‌ای خاص و وضعیت موجود آن عمل را مناسب تشخیص داده است. از این رو، کسی که هدف خاصی در نظر دارد باید به گذشته‌ای خاص رجوع کند و کسی که گذشته خاصی دارد، هدف دیگری را بر خواهد گزید. بنابراین، با هر انتخاب و عمل فرد، احتمالات متعدد و متنوعی که در برابر او هست کاهش پیدا می‌کند و گزینه‌های خاصی در برابر او رخ می‌نمایند و بدین ترتیب، او از میان تعداد بی‌شماری از مسیرها مسیر خاصی را طی می‌کند و بدین سان سرنوشت خود را رقم می‌زند.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه محیط نمادین فرد تحت تأثیر چه عواملی شکل می‌گیرد؟ محیط نمادین هر فرد (=اهداف، باورها، ارزشها و هنجارهای وی) حاصل تاریخ، فرهنگ، تربیت، و انتخاب خاص فرد است و اینها نیز، به نوبه خود، محصول اعمال بر هم انباشته‌ای است که در آن جامعه انجام شده‌اند. از این رو، می‌توان گفت انسان هم خالق تاریخ و فرهنگ است و هم مخلوق آن. خلاصه مطلب آنکه طبیعت آدمی امر نامتعینی است که بر اثر

#### □ فصل دوم:

### بازسازی مفهوم استعداد و ارائه چارچوبی مفهومی

مؤلف، در این فصل، می‌کوشد تا مفهوم رایج استعداد را بازسازی کند و مفاهیم جدیدی را جایگزین آنها کند که، در عین حال از اسطوره‌های مفهوم رایج مبرا هستند، بتوانند نیازهای عمل تربیتی را به بهترین وجه برآورند. مفاهیم پیشنهادی ایشان عبارتند از:

#### ۱- استعداد به منزله توانایی شدن

استعداد، هرگاه به کسی نسبت داده شود، متضمن آن است که شخص مورد نظر فاقد خصیصه، مهارت یا توانایی است که استعداد آن به او نسبت داده شده است. این معنا در هر نوع انتساب استعدادی نهفته است. استعداد به منزله توانایی شدن، علاوه بر این، بر چیز دیگری هم دلالت دارد و آن اینکه شخص مورد نظر (=شخصی که استعداد به این معنا - معنای اول - به او

نسبت داده شده) توانایی فراگیری یا اکتساب آن ویژگی، خصیصه یا مهارت را دارد. توانایی‌ای که در اینجا برای توضیح مفهوم استعداد به کار رفته به معنای امکان است؛ امکانی که خود به معنای نفی ضرورت طرف مقابل است. بنابراین، این گفته که زید استعداد یادگیری ریاضی دارد، بدین معنا است که امکان دارد ریاضی را یاد بگیرد، یعنی نمی‌توان گفت که او ضرورتاً نمی‌تواند ریاضی یاد بگیرد. اما، این گفته، در عین حال، هیچ دلالتی ندارد بر اینکه زید قطعاً یا احتمالاً در آینده ریاضی یاد خواهد گرفت. همچنانکه دلالت ندارد بر اینکه استعداد مذکور از ارزش مثبت یا منفی برخوردار است. استعداد به این معنا در صورتی به زید نسبت داده می‌شود که بدانیم در محیط و موقعیت زید عامل یا عواملی از قبیل نبود مدرسه، فقر خانواده زید، اختلالات عصبی و... که مانع یادگیری ریاضی‌اند وجود ندارد.

اما، تنها با مسأله انتساب استعداد مواجه نیستیم. مسأله تغییر استعداد هم مطرح است. اگر بتوانیم با استفاده از سیاستهای مناسب موانع موجود - اعم از موانع فیزیکی، زیست‌شناختی، فرهنگی و فیزیولوژی - را از بین ببریم، در واقع توانسته‌ایم استعدادی را که قبلاً وجود نداشته ایجاد کنیم. به همین نحو، اگر موانعی در محیط ایجاد شود، در واقع استعداد یا استعدادهایی از بین رفته‌اند. اما کارآیی تصمیم‌های سیاستگذاران در ایجاد یا رفع موانع بستگی به وضعیت دانشی و منابع موجود آن جامعه دارد. بدین ترتیب، هم انتساب استعداد و هم پیش‌بینی تغییر آن، بستگی کامل به مفروضات شخص نسبت دهنده در مورد وضعیت دانشی و منابع موجود و فرهنگ آن جامعه دارد و با تغییر مفروضات وی انتساب استعداد و پیش‌بینی تغییر آن نیز دچار خواهد شد. این چیزی است که ما آن را «اصل نسبیت استعداد» می‌نامیم.

## ۲- استعداد به منزله گرایش به شدن

هرگاه گفته شود کسی استعداد ریاضی دارد، این انتساب استعداد، علاوه بر اینکه می‌گوید: برای این شخص فراگیری ریاضی ممکن است، بر چیز دیگری هم دلالت دارد و آن اینکه با فرض وجود محیط مهیا - محیطی که در آن مانعی از فراگیری ریاضی وجود ندارد - می‌توان پیش‌بینی کرد که فرد مذکور ریاضی را فرا خواهد گرفت، اگر شرایط خاصی - از قبیل معلم خوب، تشویق کافی، تلاش فرد مذکور و... - وجود داشته باشد. در این صورت، می‌توان گفت فرد مذکور گرایش به فراگیری ریاضی دارد. در عین حال، باید توجه داشت که انتساب استعداد به این معنا از ارائه پیش‌بینی قطعی عاجز است.

اما، تحوّل انسانها همیشه در خط از قبل معین شده‌ای حرکت نمی‌کند و در نتیجه، نمی‌توان بر اساس وضعیت اولیه فرد مسیر تحولی او را پیش‌بینی کرد. با به هم پیوستن تعدادی از پیش‌بینی‌های مشروط، از آن نوع که در بالا بیان شد، می‌توان زنجیره‌ای متوالی فراهم آورد که به ما امکان می‌دهد تا فرایند تحول آدمی را تبیین کنیم. مثلاً درباره دانش آموزی که از بدن و اعصاب سالمی برخوردار است و خانواده‌اش توانایی تأمین مخارج تحصیلی او را دارند، می‌توان گفت که این دانش آموز دوره ابتدایی را با معدل خوب تمام خواهد کرد، اگر مدرسه محل تحصیل او دارای معلم‌های خوب و آشنا به شیوه تدریس و کلاس‌داری باشد و خود این دانش آموز هم دچار مشکل روانی نباشد و تلاش لازم را در طول تحصیل انجام دهد، چنین دانش آموزی در صورتی که تلاش لازم را بکند در امتحانات مدرسه تیزهوشان قبول خواهد شد و دوره راهنمایی را با موفقیت طی خواهد کرد. و اگر علاقمند به رشته پزشکی باشد به احتمال قوی رشته نظری علوم تجربی را انتخاب خواهد کرد و...

بدین ترتیب، برای انتساب استعداد باید معلوم شود که چه محیط اجتماعی و کدام دانش آموز و چه شرایط اضافی لازم است تا بتوان اکتساب پیامد مورد نظر را به صورت مشروط پیش‌بینی کرد. با تغییر هر کدام از این عوامل، انتساب استعداد هم دچار تغییر خواهد شد. بنابراین، استعداد به این معنا نه امری ماهوی و ذاتی است و نه امری مطلق. چنانکه استعداد به این معنا همیشه دارای ارزش مثبت هم نیست.

### ۳- استعداد به منزله قابلیت برای شدن

هرگاه گفته شود کسی استعداد ریاضی را - به این معنا یعنی قابلیت برای شدن - دارد، این گفته بدین معنا است که او از قابلیت ریاضی برخوردار است، یعنی مهارت‌ها، توانایی‌ها و دانش لازم برای انجام عملیات ریاضی را به خوبی می‌داند. در نتیجه، اگر این فرد تصمیم بگیرد عملیات ریاضی خاصی را انجام دهد، ما اطمینان داریم که تلاش او در این زمینه کارآمد و مؤثر و در نتیجه، موفق خواهد بود. بنابراین، قابلیت به ما امکان پیش‌بینی مشروط خاصی را می‌دهد که تحقق آن فقط وابسته به تلاش و تصمیم فرد است. استعداد به این معنا، تصمیم و ابتکار فرد را در کانون توجه قرار می‌دهد و او را موجودی صرفاً منفعل در برابر تأثیرات محیطی نمی‌بیند.

پس، اگر بخواهیم استعداد به این معنا را در فردی ایجاد کنیم، باید کاری کنیم که او قابلیت خاصی را پیدا کند و تلاش و کوشش او در آن زمینه کارآمد و مؤثر و در نتیجه موفق باشد. برای انتساب استعداد هم لازم است معلوم شود چه عوامل و شرایطی موجب کارآیی تلاش فرد در زمینه یادگیری مثلاً ریاضی هستند و چگونه می‌توان این عوامل را ایجاد کرد یا از بین برد.

در اینجا توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه این قابلیت و کارآیی تلاش فرد هم می‌تواند در ایجاد پیامدهای ارزشمند به کار گرفته شود و هم در ایجاد

پیامدهای نامطلوب، چنانکه در مورد استعداد به معنای اول و دوم نیز همین مطلب صادق است. مثلاً کسی که مهارت‌ها، دانش‌ها و فنون لازم پزشکی را فرا گرفته است هم می‌تواند از این قابلیت برای معالجه بیماران استفاده کند و هم برای کشتن و مسموم کردن آنها. آنچه در اینجا به پزشک رهنمود می‌دهد و می‌گوید که باید بیماران را معالجه کند، نه آن دو کار دیگر را، نظام ارزشی مورد اعتقاد اوست. بنابراین، آموزش و پرورش، در کنار آموزش مهارت‌ها و فنون، باید ارزشهای خاصی را هم به دانش‌آموزان تعلیم دهد.

استعداد به این معنا را با اتخاذ سیاستهای صحیح می‌توان تغییر داد. بنابراین، استعداد به این معنا امری ماهوی و درونی نیست و چون کارآیی تلاش فرد در زمینه یادگیری عمیقاً و بسته به محیط تربیتی و اجتماعی است، اصل نسبیّت استعدادها در این مورد نیز صادق است.

این هر سه مفهوم در این امور مشترکند که: اولاً استعداد در هر سه مفهوم ناظر با پیامدی است که در حال حاضر وجود ندارد؛ پیامدی که بر حسب نظر افراد مختلف ممکن است مطلوب یا نامطلوب و خوب یا بد باشد؛ ثانیاً هیچ‌کدام از این مفاهیم سه‌گانه استعداد ماهیتی متافیزیکی نیستند که از پیش مسیر تحولات افراد را معین می‌کنند. چنانکه هیچ‌یک از این مفاهیم ناظر به ویژگی ذاتی و پایداری در افراد نیستند، بلکه این مفاهیم از مجموعه شرایط محیطی و خود فرد انتزاع می‌شوند؛ ثالثاً انتساب هیچ‌یک از این استعدادها دلالت بر ارزشمند بودن یا نبودن پیامد آن ندارد. ارزشمند بودن یا نبودن آن وابسته به مفروضات مستقل ارزشی فرد است.

وجه افتراق این سه مفهوم در این است که استعداد به معنای اول فقط بر اینکه اکتساب پیامد مورد نظر محال نیست دلالت دارد و استعداد به معنای دوم و

سوم، علاوه بر آن، پیش‌بینی مشروطی را هم ارایه می‌دهند که در استعداد به معنای دوم این شروط مربوط به زمینه و محیط فرد است و در استعداد به معنای سوم، شرط - یعنی آنچه پیش‌بینی به آن وابسته است - تلاش و تصمیم فرد است.

#### □ فصل سوم:

#### کاربردها و نمونه‌ها

در این فصل، مؤلف چارچوب مفهومی خود را با استفاده از نمونه‌های برگرفته شده از روان‌شناسی، زیست‌شناسی، انسان‌شناسی و تعلیم و تربیت توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد که این چارچوب چگونه می‌تواند یافته‌های تجربی این رشته‌ها را نظم و سازمان داده و جهت تحقیقات تربیتی بعدی را معین کند.

#### □ فصل چهارم:

#### تربیت سیاستگذاران

در این فصل مؤلف چارچوب مفهومی خود را با عمل تربیتی ربط داده و دلالتها و رهنمودهای عملی آن را بیان می‌کند. این فصل را می‌توان در دو قسمت خلاصه کرد: (۱) ویژگیهای لازم برای سیاستگذاران و (۲) نکاتی که سیاستگذاران در سیاستگذاری باید مد نظر قرار بدهند.

#### ۱- ویژگیهای لازم برای سیاستگذاران

سیاستگذاری دارای ویژگیهای خاصی است که آن را از رشته‌های علمی تخصصی متمایز می‌سازد. یک سیاستگذار در انجام کار خویش نخست باید دانشهای نظری مورد نیاز را از رشته‌های علمی اخذ کند و سپس آنها را به نحو خاصی با یکدیگر ترکیب کند و تحت هدایت یک دیدگاه اخلاقی یا ارزشی از آنها برای هدایت عمل مورد نظر و رفع معضلات عملی خویش استفاده کند.

بنابراین، سیاستگذار لازم است که اولاً، چند زبانه باشد. او باید با زبانهای تخصصی رشته‌های علمی

مورد نیاز خویش آشنا باشد، یعنی باید مبانی منطقی و مفاهیم اساسی هر رشته را بداند تا بتواند یافته‌های آنها را به خوبی درک کند. علاوه بر این، او باید با زبان عادی افرادی که موضوع کار او هستند و او در صدد حل مشکلات آنهاست آشنا باشد تا بتواند مشکلات آنها را به خوبی درک کند. ثانیاً سیاستگذار باید از توانایی تفکر منطقی و مبتنی بر اصول صحیح برخوردار باشد تا بتواند دیدگاه ارزشی معقولی را انتخاب کند و بر اساس آن سیاستگذاری کند؛ زیرا نمی‌تواند ارزشهای مقبول خویش را به این دلیل که مقبول اوست بردیگران تحمیل کند یا ارزشهای دیگری را صرفاً از آن روز که متعلق به دیگری است اساس کار خود قرار بدهد؛ چرا که ارزشهای مورد قبول دیگری معمولاً با یکدیگر متعارض و متناقضند؛ ثالثاً سیاستگذار باید از توانایی ترکیب دانشهای برگرفته شده از رشته‌های علمی مختلف برخوردار باشد و بتواند آنها را پس از ترکیب مناسب، در چارچوب دیدگاه ارزشی خویش، برای حل معضلات عملی و جهت دهی به عمل مورد نظر به کار گیرد.

#### ۲- نکاتی که سیاستگذاران در سیاستگذاری

#### باید مورد توجه قرار دهند

۱- موضوع علوم اجتماعی و سیاستگذاری، افراد آدمی‌اند. آنها باید به این نکته توجه داشته باشند که با انسانها سروکار دارند نه با اشیاء. از این رو نباید با موضوعات خود معامله‌اشیاء را بکنند. هر انسانی دارای نظام نمادین، باورها، ارزشها و هنجارها است، تصویری خاص از خود، از محیط اطراف خود و از جهان دارد و از آرزوها و خاطرات خاصی برخوردار است و بر اساس همین امور عمل می‌کند و اعمال دیگری را می‌فهمد و به آنها واکنش نشان می‌دهد.

سیاستگذار باید شأن و منزلت انسانی یعنی توانایی‌های انسانی موضوعات خود را باز شناسد و به



آنها احترام بگذارد، نه اینکه آنها را وسیله‌ای برای اجرای سیاست‌های خود یا موانع آن تلقی کند. همچنانکه باید از نظرات و انتقادات آنها در مورد سیاست‌های خویش برای اصلاح آن سیاست‌ها به بهترین وجه استفاده کند.

۲- اتخاذ هر تصمیم و استراتژی سیاستگذارانه مبتنی بر مفروضات خاصی است که اگر این مفروضات بر اساس تأمل و تفکر صحیح انتخاب نشده باشند، اقدام و استراتژی مبتنی بر آنها نیز محکوم به شکستند. از همین رو، لازم است سیاستگذاران از مفروضات خویش آگاهی کافی داشته باشند. در تعلیم و تربیت، سیاستگذارانها مبتنی بر مفروضاتی در زمینه ارزشها، فرهنگ، سیاست‌های موجود و وضعیت دانشی جامعه است. سیاستگذاران تربیتی باید در این مفروضات خویش تأمل و مذاقه کنند و بآبی طرفی و آگاهی کامل، مفروضاتی حتی الامکان مطابق با واقع اتخاذ کنند.

۳- چنانکه در فصل نخست گفته شد، موجودیت انسانی در ابتدای تولد هیچ نحوه تعینی ندارد، بلکه در طول زمان و بر اثر تلاشها و تصمیم‌های انسانی است که تعین پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، وجود انسانها وجودی تدریجی و منتشر در زمان است. از همین رو، تصویری که انسان از خویش دارد بر اساس خاطرات گذشته‌ای که در حافظه دارد و آرزوها و امیدهایی که درباره آینده خویش دارد، شکل می‌گیرد. بنابراین، سیاستگذاران تربیتی نباید دانش آموزان را به عنوان موجوداتی منقطع از گذشته و آینده خاص آنها در نظر بگیرند. سیاستگذاران باید این پیوستگی و تدریجی بودن وجود و هویت دانش آموز را مورد توجه قرار دهند.

(۴) علاوه بر هویت انسانی، تصمیم‌ها و اقدامهای سیاستگذارانه نیز از نوعی پیوستگی و استمرار زمانی برخوردارند. بدین معنا که سیاست‌های اتخاذ شده نه در

خلاً بلکه در بستر جامعه‌ای با فرهنگ و تاریخ خاص اتخاذ می‌شود. هنجارها، باورها و ارزشها و تاریخ خاص جامعه‌ای که سیاستگذار در آن زندگی می‌کند چارچوب و کانالی فراهم می‌آورد که سیاستگذار در درون آن اقدام به سیاستگذاری می‌کند. اما، در عین حال، همین سیاست‌ها به نوبه خود می‌توانند فرهنگ و تاریخ جامعه را به تدریج دچار تغییر و تحول کنند.

از سوی دیگر، هر سیاستی که اتخاذ شود، پیامدهایی را بدنبال خواهد داشت که ممکن است مطلوب یا نامطلوب باشد. سیاستگذار باید از چنان وسعت دید و دوراندیشی برخوردار باشد که بتواند پیامدهای هر تصمیم سیاستگذارانه را پیش‌بینی کند و با توجه به تجربیات گذشته خویش و وضع موجود جامعه درباره مطلوب یا نامطلوب بودن آن پیامدها و در نتیجه، درباره خود آن تصمیم‌دواری کند.

نه تنها اتخاذ یک تصمیم سیاسی سیاستگذارانه به حافظه، تخیل و وسعت دید نیاز دارد بلکه بعد از اجرای هر تصمیم سیاستگذارانه نیز لازم است سیاستگذار، با توجه به پیامدهای آن تصمیم، صحت و سقم پیشفرضها و خود تصمیم مذکور را محک بزند و درباره آن داوری کند. سیاستگذاری علاوه بر این دو جهت، به جهت دیگری نیز که قبلاً بیان کردیم نیازمند قوه تشخیص و داوری است و آن به لحاظ تأثیری است که بر هنجارها و ارزشها و به طور کلی بر فرهنگ جامعه دارد.

---

مجموعه کتاب حاضر، توسط گروه علوم تربیتی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه زیر نظر جناب آقای خسرو باقری استاد دانشگاه تهران ترجمه شده است و بزودی به همراه نقدی منتشر و در اختیار علاقمندان و دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت قرار خواهد گرفت.